

ترجمه‌ای
برای دردهای پنهان



گفت‌وگو با زهره صداقت، بانویی که تاکنون به ۲ هزار زن سرپرست خانوار آموزش اشتغال داده و مدال طلای کارآفرینی را دریافت کرده است

کوک زندگی با چرخ صداقت



شهربانو

۴ صفحه ویژه بانوان مشهد
۱ فوریه ۲۰۲۱ | ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲
شماره ۳۳۱۴ روزنامه شهرآرا
۲شنبه



هویت زنانه خود را دوست داشته باشید

پارک‌های محله و بوستان‌های بانوان اگر چه فضاهایی محدود و کوچک‌اند، برای میزگردهای مادرانه جایی به‌نسبت دنج و مناسب به‌شمار می‌آید. چند زن میان‌سال و جوان در کنار یکدیگر جمع می‌شوند و درباره زندگی‌شان و تجاربی که پشت‌سر گذاشته‌اند...

یک نفر از بهشت بی‌صدا آمده است

چند روایت درباره اینکه مادرها همیشه هستند
اگرچه ممکن است گاهی درپیش چشمانمان نباشند

۲



عکس: نسیم گل‌آشهرآرا

حمیده وحیدی
روزنامه‌نگار

(پرتو)



یک فریم مادرانگی

پیدا کردن یک فریم عکس با کیفیت برای روز مادر کلافه‌ام کرده است. برای همین، تصمیم می‌گیرم صبح زود، هم‌زمان با اینکه سوز سرمای اولین روزهای بهمن توی صورت می‌پیچد، راهی محل کار شوم تا شاید از آرشینو عکاس‌ها چیزی دشت کنم؛ عکسی که تکراری نباشد، به دل بنشیند و تنها بوسیدن دست یک مادر در خانه سالمدان نباشد! چند روز قبل‌تر از شروع هفته مادر، تلفنم مدام زنگ خورده است برای معرفی زنان موفق و مادرانی که می‌توانستند سوزه خوبی باشند برای برنامه‌های رسانه‌ای. یک گوشم هم به جلسات پی‌درپی هفته زن بوده است و مدام پیام‌ها را چک کرده‌ام که چیزی از قلم نیفتد. شب قبل، فضای مجازی را زیر و رو کردم برای یک عکس مادرانه و رسیدم به هشتگ «مادرختری» که دنبال‌کننده‌های زیادی هم دارد؛ مادران و دختران جوانی که سخت می‌توانی از هم تشخیصشان دهی. چهره، شال، لباس و رنگ چشمشان به هم می‌آید و البته خوب فهمیده‌اند فضای مجازی چندان هم دور از دسترس نیست و می‌تواند بهترین محل درآمد باشد از جیب فالوئرهایی که دوست دارند صبحشان را با یک تصویر از مهر مادری شروع کنند. در این صفحه‌ها مادران و دختران زیست‌هایی مهربانانه گرفته‌اند که زبان هر مخاطبی را به تحسین باز می‌کند و در کنارش، وسایل لوکس خانه‌شان چنان توی چشم می‌دود که انگار یک نفس تلخ هم توی آشپزخانه‌شان نیچیده است. این افراد در استوری‌هایشان رستوران‌هایی را تبلیغ می‌کنند که می‌شود عطر غذایشان را از پشت تلفن همراه هم حس کرد و از وسایل خانگی‌ای می‌گویند که هم‌رنگ بود!

اما یک رابطه‌ای هست که این ناخالصی را به نزدیک صفر می‌رساند. بی‌غل و غش‌تر از بقیه دوست داشتن هاست. به همین دلیل است که می‌گویند: رفیق بی‌کَلک، مادر! مادر در دوست‌داشتنش معامله کمترین حد ممکن می‌رساند. مادر با بچه‌اش رقابت نمی‌کند. مادر در برابر فرزندش غرور ندارد. مادر از بلندشدن و اوج گرفتن بچه‌اش گرفتار حس حقارت نمی‌شود. مادر از فداکاری‌اش پشیمان نمی‌شود. من از خودم می‌پرسم: آیا مادر برای اینکه به این درجه از خلوص در دوست‌داشتن فرزندش برسد رنج برده؟ یعنی با خودش جنگیده تا توانسته است خودخواهی‌اش را در برابر بچه‌اش کنار بگذارد؟ آیا تمرین کرده است تا از خواسته‌های خودش به نفع فرزندش بگذرد؟ با خودش روزها کلنجار رفته تا بخشیدن بچه‌اش را یاد بگیرد؟ آیا روح مادر رنج برده تا حسادتش را در برابر جگرگوشه‌اش کنار بگذارد؟ من یکی که چنین چیزی ندیده‌ام. شما چطور؟ من هیچ‌وقت ندیده‌ام زنی یا خودسازی به این نوع دوست‌داشتن فرزندش رسیده باشد بلکه چون مادر شده، بخشندگی و مهربانی و یک‌رنگی و فداکاری را به وجودش شکل گرفته است، بی‌آنکه برایش تلاشی کرده باشد یا خودش این را خواسته باشد. مادر تلاشی نکرده است بنابد. چون خورشید شده، به‌ذات در حال تابیدن است. چون مشک شده، ناخودآگاه بوی خوش می‌پراکند. چون گلستان شده، بی‌اراده شکوفه می‌دهد. چون ابر شده، نمی‌تواند نبارد. آیا با این حساب، بوی خوشش، تابیدنش، باریدنش، شکوفه‌دانش درخوردن تحسین است؟ وقتی خیانت دوستان را می‌بخشیم، روی حسادت‌های همکاران چشم می‌بندیم یا خشم خود را در برابر همسرمان فرومی‌بریم، پا روی بخشی از وجودمان می‌گذاریم، خراشی به روحمان می‌اندازیم تا از تحمل دردش صیقل بدهیم خودمان را. ما درخوردن تحسین هستیم اما مادری که بی‌درغ بودنش بی‌رنج و بدون تلاش به دست آمده است چطور؟! اینجا به احتمال نباید جایی باشد که بابتش مادر را تحسین می‌کنیم، او که خودسازی‌ای در این

حالا که خورشید شده‌ای، به همه بتاب



هر اندازه دیگری را دوست داشته باشی، می‌توانی برایش خطرناک باشی. دلیلش این است که دوست‌داشتن آداب دارد. اگر آدایش را ندانی، شکل دوست‌داشتنت کج و کوله است. خالص نیست. ما از این دوست‌داشتن‌هایی داریم، و همه این‌ها را وارد دوست‌داشتن می‌کنیم. هرچه بیشتر عاشق باشیم، می‌توانیم برای معشوقمان بیشتر خطرناک باشیم. اگر بلد راه نباشیم. و همسایه و رفیق و همکار و حتی همسر فقط نسبتش فرق می‌کند. نسبتش بستگی به استعداد ما در فهمیدن آداب دوست‌داشتن دارد.

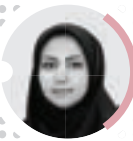
مسیر نداشته! اما اینکه دستش را بالا ببرد و بگوید می‌خواهم خورشید شوم چطور؟ اینجا باید تمجیدش کرد؟ اینکه تو بخواهی مشک شوی و بدانی حتی اگر بخواهی دیگر نمی‌توانی بوی خوش ندی تمجید ندارد؟ وقتی زنی تصمیم می‌گیرد مادر شود، باید بداند چیزهایی در او متولد می‌شود که دیگر نمی‌تواند آن‌ها را از خود دور کند. با این حساب، مادر شدن تصمیم شجاعانه‌ای نیست؟ تو به جایی می‌رسی که حتی درخور ترجم می‌شوی چون ممکن است فرزندت در برابر همه خوبی‌های آب پاکی روی دستت بریزد. ولی چون همه زن‌ها آگاهانه تصمیم به مادر شدن نمی‌گیرند، نمی‌توان گفت انتخاب همه آن‌ها تحسین‌برانگیز است. خیلی از زن‌ها بی‌آنکه بدانند بعد از مادر شدن چه چیزی در وجودشان تغییر می‌کند بچه‌دار می‌شوند، مثل سربازی که نمی‌داند در میدان جنگ چه خبر است و حالا که در معرکه گیر افتاده، از کرده‌اش پشیمان هم هست، اما چون به دفاع رفته، دیگران بی‌خبر از حقیقت، تحسینش می‌کنند. من فکر می‌کنم مادر شدن بیش از اینکه به دلیل مهرورزیدن به فرزند یا تصمیم به مادر شدن درخور تحسین باشد، زمانی ستودن دارد که زنی با تجربه مادر شدن، خودش را صیقل بدهد برای اینکه دنیا را جای بهتری کند. این زن جایش روی تخم چشم است. حتما زن‌هایی هستند که بعد از مادر شدن، به خودشان می‌گویند: «تو که برای فرزندت خورشید شده‌ای چه خواسته چه ناخواسته تلاش کن به همه بتابی، حتی به آن‌ها که پشت به تو ایستاده‌اند. تو که حالا برای یک نفر ابر شده‌ای، سعی کن بر همه باری، حتی به آن‌ها که اگر سبز شوند، ممکن است خار چشمت شوند. تو که حالا برای بچه‌ات مشک شده‌ای، بگوش عطر خوشت را میان همه پراکنده کنی، حتی آن‌ها که تعفنشان آزارت می‌دهد.» کدام‌یک از این کارها آسان است؟ بدون رنج است؟ زنی که بعد از مادر شدن، با آنچه در وجودش رویده، دنیا را برای دیگران جای بهتری می‌کند درخور ستایش نیست؟ چه قدر از مادرهای ما به همه می‌تابند؟

به یک روز سکوت نیازمندیم

دست تنها و بدون هیچ کمکی، از فرزند معلول خود نگهداری کردند. به دلیل تعطیلی مهدهای کودک، شب و روز بچه‌داری کردند. کنار بچه‌ها در خانه، هم دورکار بودند هم خانه‌دار. به جای معلم نشستند و از کلاس‌اولی تا دبیرستانی را درس دادند و امتحان گرفتند. شاغل‌ها با هزار ترس و لرز از انتقال بیماری، به محل کار رفتند و برگشتند. مسئول سرگرم کردن کودکی شدند که ماه‌ها در خانه تنها و از همه تفریحات محروم بود. باردار شدند بدون حضور عزیزان و زایمان کردند، بدون دید و بازدید. خرج زندگی را آن قدر کم کردند تا بیکاری شوهرشان فشار کمتری بیاورد. این روزها خیلی از مادران دلشان یک اتفاق خالی بدون هیچ آدمی می‌خواهد، جایی که تنها باشند، بدون مسئولیت، اضطراب بیماری و هیچ صدایی. کرونا لحظه‌های تنهایی به خانه‌ها و رفتن و درددل کردن، مهمانی‌های دوستانه و همکاری، خرید کردن و به خود رسیدن و دل‌خوشی‌های نصفه نیمه را هم ممنوع کرد. مادران زیادی در این چندماه به بیماری‌های جسمی و روحی مبتلا شدند یا بیماری‌شان عود کرد. مادری که مدت‌ها مشاوری دیده بود و بر اضطراب و وسواس چیره شده بود، با حضور کرونا، بیماری‌اش برگشت. مادران رها شده از زندگی مشترک، آنان که داغ‌دار مرگ فرزند و عزیزی بودند، مادرانی که بیماری را علاج آنان را زمین‌گیر کرده بود، همه و همه، یک سال است رنج می‌کشند و همان‌هایی خواهند شد که بعدها آمار افسردگی و اختلالات روحی را به او هدیه کنند.

تکنم جاوید
کارشناس ارشد روانشناسی

(هنگامه)



گفت‌وگو با زهره صداقت، بانویی که تاکنون به ۲هزار زن سرپرست خانوار آموزش اشتغال داده و مدال طلای کارآفرینی را دریافت کرده‌است

کوک زندگی با چرخ صداقت



عکس: محمدیه غفورزاد شیراز



سعیده آل ابراهیم

«تولید بدون کار خانه» امروز یکی از مسائل مهم در اقتصاد است که در راستای هم‌افزایی با صنایع بزرگ به کار گرفته می‌شود. ایجاد واحدهای کوچک و کم‌هزینه برای به حرکت در آوردن ظرفیت‌های خفته به دست افرادی که امکان حضور در خارج از خانه را ندارند، خود، یکی از سرمایه‌های انکارناپذیری است که کشورهای در حال توسعه به آن ضرب د داده‌اند. در چند سال اخیر، کشور ما تلاش کرده است با همت تولیدکنندگان، سرمایه در گردش این کارگاه را افزایش دهد. زهره صداقت، بانوی مشهدی دارنده مدال طلای کارآفرینی در سال ۹۴ و برگزیده ۸ دوره کارآفرینی مشهد و کشور یکی از همان کسانی است که توانسته است با یکی از قدیمی‌ترین وسیله‌های حاضر در خانه‌ها یعنی چرخ خیاطی برای زنان کارآفرینی کند. او یکی از افراد صاحب‌نام در تولید پوشاک است که تمامی هم و غم خود را بر افزایش کارخانگی و حمایت از زنان سرپرست خانوار معطوف کرده است.

متولد سال ۴۱ است. در دانشگاه رشته مدیریت کسب‌وکار خوانده است و البته مدیریت تولید پوشاک از کشور ژاپن را نیز دارد. ضمن اینکه بیش از ۷ مدرک فنی و حرفه‌ای در رشته خیاطی دارد که دائم آن‌ها را به‌روز می‌کند. از سال ۶۰ با قرض و قوله یک کارگاه خیاطی به راه انداخته است و تا به حال فرم مدارس، تربیکوفی، پوشاک برای سازمان‌ها و ملزومات بیمارستانی تولید کرده است. قرارمان برای گفت‌وگو با صداقت، در همان کارگاهی است که به اصطلاح خودش قلب کارگاه‌های دیگر بوده و با هدف ایجاد اشتغال برای زنان آبرومندی که نیاز مالی دارند، شروع به کار کرده است. کارگاه در محله قلعه‌ساختان مشهد واقع است. مدتی می‌شود این کارگاه درگیر بنایی شده و به این دلیل که دوخت ملزومات بیمارستانی، مستلزم محیطی بهداشتی است، تولید آن به کارگاه‌های دیگر منتقل شده است.

زهره صداقت فرزند سوم خانواده و اصلتش مشهدی است. مادرش به رسم خیلی از زنان قدیم، خانه‌دار و پدرش نیز معمار بود. از نظر مالی، در سطحی عالی نبودند، اما می‌شود گفت جزو خانواده‌های متوسط رو به بالا محسوب می‌شدند. هنوز حال و هوای آن روزهایی که پدرش تلویزیون خریده بود و شب‌ها همه همسایه‌ها در خانه آن‌ها جمع می‌شدند و سریال تماشا می‌کردند، در ذهنش هست یا اینکه آن زمان در محله‌ای که زندگی می‌کردند فقط آن‌ها یخچال داشتند، گاهی مواد غذایی همسایه‌ها را ردیخال می‌گذاشتند یا اینکه صبح‌به‌صبح همسایه‌ها به خانه‌شان می‌آمدند و یک کاسه یخ می‌گرفتند.

آن موقع یک خانواده مرفه محسوب می‌شدند. با این حال، پدر و مادر خیلی دست به خیر داشتند و بچه‌ها بیش از اینکه امر و نهی کردن والدین را ببینند، منش و رفتار آن‌ها را دیدند و آموختند. «هیچ وقت یادم نمی‌آید که پدرم در زندگی مشترک به مادرم دروغ گفته یا پرخاش کرده باشد. ما بچه‌ها با اینکه خیلی از پدرم حساب می‌بردیم، یک بار هم نشده بود که از پدر یا مادر سیلی بخوریم یا ناسزا بی‌شنویم. زندگی‌مان از طرف والدین بر محبت، احترام و اقتدار استوار بود.»

تصویری که آن‌ها از زندگی دیده بودند، این بود که مادر در خانواده حکم مدیر فرهنگی را داشت و از جایگاه بالایی برخوردار بود. پدر نیز کارگردان محسوب می‌شد که بیشتر مسائل اقتصادی را پیگیری و حل می‌کرد و امور زندگی در قلمروی مسئولیت مادر بود. در گذشته که ممکن بود خانواده‌ها در باره تحصیل به‌ویژه برای دختران نگاهی تعصبی داشته باشند، بعضی خانواده‌ها نه تنها در این باره مخالفتی نداشتند بلکه تشویق هم می‌کردند. «ما طوری تربیت شدیم که به موقع خودش کودکی، نوجوانی و جوانی کردیم. پدر و مادرم با اینکه سواد چندانی نداشتند، به‌شدت روی تحصیل ما پافشاری می‌کردند. خواهر بزرگم ۵۰ سال پیش ازدواج کرد و سبیل داشت، خواهر دوم، ۴۵ سال پیش ازدواج کرد و دیپلم داشت و من ۴۰ سال پیش سراغ زندگی مشترک رفتم و فوق دیپلم دانشسرای هنر بودم. پدرم با تحصیل خواهر بزرگ‌ترم کمی مخالف بود، اما در نهایت، راضی شد و مادرم انگشت‌زغی را که خیلی دوست داشت فروخت تا شهریه و پول لوازم و لباس مدرسه خواهرم را تأمین کند.»

دوخت و دوز را نوجوانی شروع کردم

او از کودکی خیاطی را دوست داشت و دوازده‌ساله که شده بود، دوخت و دوز را به خیلی از بازی‌های کودکانه ترجیح می‌داد. پارچه دوربزی در خانه‌شان پیدا نمی‌شد زیرا همه

کف دست کسی بگذارد بلکه به گفته خودش، به آن‌ها ماهیگیری یاد می‌داد. حالا ۸ سال است مکان کارگاهش از ابوطالب به حاشیه شهر (قلعه‌ساختان) مشهد منتقل شده است. «اینکه برای کارگاه این محله را انتخاب کردم به این دلیل است که اینجا دوزنده زیاد دارد، مردمش نیازمند هستند و دلیل بعدی این است که کار زود پیش می‌رود. ضمن اینکه بعضی خانم‌ها به هر دلیلی اجازه ندارند یا نمی‌توانند بیرون از خانه کار کنند. اما من به آن‌ها آموزش و کار می‌دهم.»

استقلال کار ۶۰۰ نفر از زنان سرپرست

آنچه در ذهنش از موفقیت در کار تجسم کرده بود، اکنون به واقعیت پیوسته است. صداقت تاکنون به ۲ هزار زن سرپرست خانوار یا بدسرپرست آموزش رایگان اشتغال داده است که حدود ۶۰۰ نفر از این تعداد، زنانی هستند که حالا مستقل شده‌اند و کارگاه تولیدی و زیرمجموعه‌های بزرگی دارند. تا چند سال پیش حدود ۲۵۰ نفر در زیرمجموعه او کار می‌کردند اما حالا کمی از میدان فاصله گرفته است تا زنان جوان عرصه بیشتری برای فعالیت داشته باشند. اکنون ۷۰ زن به صورت مستقیم و غیرمستقیم با او کار می‌کنند. ضمن اینکه ملزومات بیمارستانی، لباس کارخانه‌ها و فرم مدارس از کارگاه اصلی و بعد از الگو و برش، در ۹ کارگاه دیگر برای دوخت پخش می‌شود.

همین‌طور که به فعالیت کم در حوزه کاری قانع نبود، به اندوخته‌های گذشته خود از هنر خیاطی و کسب و کار هم راضی نشد. دوست داشت اطلاعات و کارش به‌روز باشد. معتقد بود هیچ وقت دیر نیست. به همین دلیل، همراه و پایه‌پای دخترش در یک رشته، یک دانشگاه و یک کلاس درس خواند. «برای همه استادان و هم کلاسی‌هایمان جای تعجب داشت که چطور می‌شود مادر و دختر با هم درس بخوانند. خیلی از دانشجویان به‌من می‌گفتند وقتی شما با این سن و سال، تجربه و گرفتاری سر کلاس می‌آیید، به ما روحیه می‌دهید. وقتی استادان درس می‌دادند و از شیوه کسب و کار و بازاریابی می‌گفتند، متوجه می‌شدم من بدون اینکه چنین نکاتی را بدانم، فقط برای اینکه جنس‌م را به فروش برسانم، آن کارها را انجام داده‌ام. ضمن اینکه وقتی استادان متوجه شخصیت اجتماعی من می‌شدند و می‌دانستند که مدال طلای کارآفرینی را دریافت کرده‌ام، می‌گفتند اگر سر کلاس هم نیایید، ما به شما نمره می‌دهیم، اما من معتقد بودم انسان هر قدر هنر داشته باشد، باید آن را به‌روز کند.»

برای زنان سرپرست خانوار

صداقت معتقد است زندگی در پایین شهر عالم دیگری دارد و محبت و وفاداری آدم‌ها جور دیگری است. او در مقطعی از زندگی‌اش، سختی‌های زیادی کشیده بود و بار سنگینی روی دوش خود احساس می‌کرد. زمانی که کارگاه تولیدی به راه انداخت، سر و کارش با زنانی افتاد که سرپرست خانوار یا بدسرپرست بودند. «آن موقع متوجه شدم که برای چنین زنانی، لازم است یک نفر باشد از جنس خودشان که آن‌ها را درک و حمایت کند. هنوز هم گاهی با زنانی روبه‌رو می‌شوم که از آن‌ها بلند می‌شود و می‌گویم: این زن چطور زندگی می‌کند؟ همین حالا خانمی با من کار می‌کند که شوهرش معتاد است و ۴ پسر دارد. یکی از آن‌ها عقد کرده و دیگری سر باز است. با این حال، مستأجرت و تنها منبع درآمدشان همین کار است. شوهرش با مشکلی که دارد، اجازه نمی‌دهد همسرش بیرون از خانه کار کند. پس‌سرش کار را به خانه می‌برد و بعد از تمام شدن، به‌من تحویل می‌دهد.»

همه زنانی که با او کار می‌کنند جوان نیستند. یکی از خانم‌ها ۷۰ سال دارد و به دلیل اینکه از چند نفر در خانه نگهداری می‌کند، نمی‌تواند برای کار بیرون بیاید، اما در خانه لباس‌های بیمارستانی را می‌دوزد و تحویل صداقت می‌دهد. «مورد دیگری که هیچ‌وقت یادم نمی‌رود خانمی بود که به کارگاه آمده بود تا به او خیاطی یاد بدهم و بتواند کار کند. بعد از چند روز که از او خبری نشد، به خانه‌شان رفتم و متوجه شدم شوهرش او را به این دلیل، به‌باد مشت و لگد گرفته است. او را دکت‌برد و بعد از اینکه حالش بهتر شد، به خانه‌اش می‌رفتم. فرش خانه‌اش را کنار می‌زدم و

برایش الگویی کشیدم و خیاطی را به او یاد می‌دادم.» هر کسی خیاطی بلد نبود، به او آموزش می‌داد. اگر چرخ خیاطی نداشت تا بتواند کار کند، برایش تهیه می‌کرد. تاکنون در همین محله که ۸ سال است با زنان آن کار می‌کند، برای ۳۰ نفر چرخ خیاطی صنعتی خریداری کرده و پولش را به صورت قسطی از آن‌ها کم کرده است. «خیلی وقت‌ها زمانی که چرخ خیاطی را به خانمی تحویل می‌دادم، فقط یک شماره تلفن همراه و نشانی خانه اجاره‌ای از او داشتم، اما اعتماد می‌کردم. پاسخ خوبی هم می‌گرفتم زیرا معتقدم کسی که دنبال کار نباشد، راهش از کارگاه من جداست. گاهی به ازای چرخ خیاطی‌ای که می‌دادم فقط ماهی ۵ یا ۱۰ هزار تومان از آن فرد کم می‌کردم یا اینکه درآمدش ۶۰۰ هزار تومان می‌شد. فکر کنید با این مبلغ، قسط چرخ کی تمام می‌شد؟ باور می‌کنید، حتی یک هزار تومانی روی قیمت هیچ چرخ خیاطی‌ای نکشیدیم.»

آموزشی که به بار نشست

این روزها دور و برمان آدم‌هایی را می‌بینیم که کار بلدند اما به‌اصطلاح فوت کوزه‌گری را به کسی آموزش نمی‌دهند یا از سرونه کار می‌زنند. اما صداقت نه تنها فوت و فن خیاطی را به همه زنانی که پیش او آمده‌اند رایگان آموخته بلکه برای مستقل شدن آن‌ها در رشته کاری خودش هم تلاش کرده است. او اعتقاد دارد دوخت ملزومات بیمارستانی به قدر یک اقیانوس فضای کار دارد. تا مدتی پیش، حدود ۱۷۰ زن با من کار می‌کردند، اما کم کم تعدادی از آن‌ها مستقل شدند. کار اجرائی را کمتر کرده‌ام و بیشتر در زمینه مشاوره به این کسب و کارها فعالیت می‌کنم. مشاوره به زنانی که به آن‌ها خیاطی آموزش داده‌ام، کارآفرین شده‌اند و هنوز هم در این زمینه خوب کار می‌کنند.»

حادثه‌های زندگی شخصی زنانی است که در کارگاهش مستقیم یا غیرمستقیم کار می‌کنند. هنوز هم از گفتن سرنوشت بعضی‌هایشان متأثر می‌شود. لحن کلامش از جنس دل‌سوزی یک مادر برای فرزندش است. انگار مادری باشد که برای مادران مادری کرده است و هر بار آن‌ها رزند کرده و پیر و بال گرفته‌اند، چشم‌های او پر از شوق و لبخند‌هایش از سر ذوق شده است. آموزش‌هایش را رایگان در اختیار زنانی گذاشته است که استعدادشان سال‌ها از سرنداری در پستیوی خانه خاک خورده بود. می‌توان گفت حال خوش و سفره رنگین ده‌ها خانواده و این محله به حال و کار و بار او گره خورده است.

رفاقت با خدا...

در دایره واژگانش کلامی را پیدا نمی‌کند که احساسش را برابریان ابراز کند، زمانی که سوپر محله محله‌ای از وقتی خانم‌های این محل دستشان در این کارگاه بند نشده، فروش او هم سه‌برابر شده است یا زمانی که یکی از خانم‌هایی که شوهرش از کار افتاده بود و توانست از این راه منبع درآمدی برای خانواده‌اش تأمین کند، به او گفته بود بعد از چندین

سال قصد دارد عید نوروز برای خودش چادر و مقنعه نو بخرد. همه این‌ها آرامشی به او هدیه داده است که گاهی اشک‌های از جنس رضایتش، چون رودی، روی گونه‌هایش راه می‌گیرند. هروقت باران می‌بارد، دوست دارد روی زمین خیس از باران، سجده شکر به جای آورد تا همه بداند چه قدر خوشبخت و آرام است. همه زنانی که تا به حال با او کار کرده‌اند بدسرپرست یا سرپرست خانوار بوده‌اند. فقط تک و توک زنانی بوده‌اند که از نظر مالی تأمین بوده‌اند. صداقت معتقد است اگر بررسی کنیم، متوجه می‌شویم این زنان نیز از نظر روانی به کار احتیاج دارند. او هم نقطه پایانی برای کارش نگذاشته و در واقع، تاکنون به پایان کارش فکر نکرده است. همیشه هدف بعدی برای خود در نظر می‌گیرد. «برای هفتادسالگی به بعد که دیگر ناخودآگاه فعالیت فیزیکی‌ام کم می‌شود، هدف گذاشته‌ام که همه تجربیات کاری و خاطر‌ات‌م را به صورت کتاب بنویسم.»

شیراز



الهام بوسفی هارمن

ترجمه‌ای برای دردهای پنهان

پدر و مادری هندی را در نظر بگیرید که بنا به دلایلی به انگلستان مهاجرت می‌کنند و آنجا صاحب یک دختر می‌شوند که بعدها در آمریکا ادامه زندگی می‌دهد اما اندوه مهاجرت هم چنان در رگ‌هایش جاری است، اندوهی که حتی پس از سال‌ها زیستن در کشوری دیگر که اکنون می‌تواند وطنش باشد چون آنجا دنیا آمده، او را به نوشتن وامی‌دارد. او از جنس دردی می‌نویسد که به احتمال، سال‌های طولانی، پدر و مادرش سر میز شام درباره آن گفت‌وگو کرده‌اند. جومپا آن درد را در نوشته‌هایش جاری کرده است.

به‌سختی می‌توان این نویسنده ساکن آمریکا را آمریکایی نامید یا نویسنده‌ای هندی. انگار نویسنده‌ای بدون مرز است، نویسنده‌ای برای همه کسانی که روزی در سختی و درد وطنشان را رها کرده و به کشوری دیگر رفته‌اند. او البته در کشور تازه‌اش، رشته ادبیات انگلیسی می‌خواند و ۳ بار مدرک فوق لیسانس را در گرایش‌های زبان انگلیسی، نگارش خلاق و ادبیات تطبیقی دریافت می‌کند و در نهایت، دکتری خود را در رشته مطالعات رنسانس می‌گیرد و استاد دانشگاه می‌شود. بیش از این لازم نیست او را بشناسید! این دختر جومپا لاهیری است که اکنون بانویی صاحب ۲ فرزند است، نویسنده‌ای موفق و مشهور که با نخستین اثرش، «مترجم دردها»، در سال ۲۰۰۰ جایزه پولیتزر را دریافت کرد و از زمان «همنام» او در سال ۲۰۰۷ فیلمی به همین نام اقتباس شد. او مجموعه داستان دیگری نیز با نام «خاک غریب» دارد و آخرین اثر او «گودی» است که در سال ۲۰۱۳ انتشار یافت و جایزه‌هایی را از آن خود کرد.

«مترجم دردها»، نخستین اثر جومپا لاهیری، غیر از جایزه مطرح پولیتزر، صاحب جایزه‌های دیگری از جمله هم‌مینگوی، کتاب برگزیده آه‌تری و نیویورک تایمز نیز می‌شود. گویا صدای این نویسنده که در کنایاتش از اندوه هندی‌ها و مشکلات دور‌ک‌های هندی‌آمریکایی و دوگانگی‌های فرهنگی، ناامیدی و جنگ سخن گفته است بسیار مورد توجه دیگران قرار می‌گیرد تا جایی که تیراژ این کتاب در سراسر جهان به بیش از ۱۵ میلیون نسخه می‌رسد. کتاب شامل ۹ داستان کوتاه است به اضافه متن یادداشتی بسیار خواندنی از نویسنده که پس از دریافت جایزه پولیتزر نوشته شده است با عنوان: «زنده، به سوی بهشت» آثار جومپا راهیری، زبان مهاجرانی است که در فرهنگی تازه با تفاوت بسیاری زندگی می‌کنند.

او در «مترجم دردها» این درد غریب را که می‌تواند بوی تبعید و غربت بدهد ترجمه می‌کند. داستان‌ها تاریخ و زمان و مکان ندارند به این معنا که قرار نیست تنها یک هندی که به آمریکا مهاجرت کرده است آن‌ها را درک کند، بلکه هر انسانی که طعم مهاجرت را چشیده است از ترجمه این درد التیام می‌یابد.



مترجم دردها

• نویسنده: جومپا لاهیری

۴



شهربانو

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر:
سید هادی قیاضی
مسئول ضمیمه
حمیده وحیدی

سبک زندگی سالم

اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان خراسان رضوی با همکاری دفتر زنان و خانواده استانداری و دانشگاه علوم پزشکی مشهد به مناسبت هفته بزرگداشت زن مسابقه کتاب‌خوانی از کتاب «سبک زندگی سالم» را برگزار می‌کند.

علاقه‌مندان می‌توانند از ۱۲ بهمن تا ۱۲ اسفند با مراجعه به سامانه samakpl.ir در این مسابقه شرکت کنند.

